

اصلاح های شتابزده

، هیاهوی برای هیچ،
شکسپیر

در این شب و روز، برخی با در نظر داشت گذشت یک سده از ، استقلال،، کشور - البته در همین جا به صورت روشن باید یادآور شوم که به گفته گروهی و از آن میان محمود طرزی که خود این مفهوم را در سراج الاخبار، وارد کنکاش نمود - ما هرگز آزادی و استقلال به مفهوم اصل واژه - که معنای برداشتن و بلند کردن، توان کاری بدون یاری دیگری را داشتن دارد، از دست نداده ایم. به باورم به جای ، استقلال،، به تر هست تا واژه ناوابستگی را به کار برد - در خط همین دید به بررسی پرداخته اند.

استعمار Colony و برداشت انحرافی

از آن جایی که شاه فردی را که این نویسنده گان در نوشته های خویش به کار می برند واژه ، استعمار،، است. این دیگر ورد زبان هاست و قطره رنگی هست که از قلم های می چکد و نمایی هست که در نتیجه فشار انگشت ها، بر تخته کمپیوتر در پرده برای انتقال به ذهن ها، فراوان ظاهر می گردد. برای درک ژرفای این وامواژه، بیان و معنایش این واژه باید یادآور شد که ، کشت و مزرعه،، معنا دارد. با اندوه که از آن تعبیر های متعدد تا سطح انحرافی رخ نموده است. از این رو، لازم هست تا نگاه ژرف تر به آن بیندازم. ریشه این واژه بیش تر به اسکان مردم در سرزمین نو بر می گردد و برای گروه هایی به کار می رفت که در شاهنشاهی یا امپراتوری روم، باستان و پیش از آن یونان، ساکن می شدند. جالب این هست که مفهوم یاد شده، از بنا هایی که در آن پایه های بلند یا ستون column ساخته می شد و نقش گردن را برای استواری سر، به دوش داشت، برگرفته شده است. بعد ها در خط بیان اجتماعی به گروه ساکن به دورادور شهر، کاربرد گرفت. نکته مرکزی در این بود که در اسکان های یاد شده، کوشش صورت می گرفت تا در آن ها، هم رنگسازی با مرکز، اجرا گردد. امروز این را شبه سازی می گویند.

نمونه بسیار روشن برای ما، همین ساختمان باشکوه آبخانم در کنار دریای آمو هست که در زمان سکندر بزرگ آن را به نام ، ، الکسندریه کنار اوکسوس (آمو) ،، می خواندند و باز مانده گانش ساخته شده است. بر خط یافته های باستانشناسان که دوران باختر یا باکتر را بررسی کرده اند، برخی سرستون ها در آتن ساخته شده و برای نصب به آی خانم آورده می شدند.

کاربرد این امر برای ما پس از عربان و نیمه دوم سده بیست آن گونه که می دانیم عربان پس از دو صد سال تاخت و تاز و اشغال سرزمین های دیگر، از آن میان ما - نمی دانم که سیاسی نویسان ما به ویژه چپیان، چرا از این واژه در خط نگاه به عربان که از سده هفتم به این سو، تاروپود فرهنگ ما به ویژه زبان های ما، را دریده اند، کار نمی گیرند؟ - با فرهنگ ها برتری چون : یونان، روم، هند، پارس، روم و حتا چین رو به رو شدند. از آن میان نفوذ اندیشه یونان نقش برتر را به دوش کشید.

در هنگام فرمانروایی هارون و مامون، که دیگر فرهنگ های برتر راه شان را در دل عربان ریگزده باز نمود، بنای دانشگاه یی را زیر نام ، ، دارالحکمه،، در بغداد، گذاشتند. این دو خلیفه، به سرلشکران خویش فرمان دادند تا بعد از این کتاب خانه هایی که در تصرف شان قرار می گیرند، به آتش و آب نیاندازند، بل آن ها به این دارالحکمه بفرستند، تا در آن جا به وسیله دانشمندان سوربانی، نصرانی و هندی به زبان عربی برگردانده شوند. در جریان این کار، آن گاهی که به واژه کلن Colony رو به رو شدند با در نظر داشت بار معنایی آن واژه همتای استعمار یا آبادانی و هم رنگ سازی را به کار بردند. هم اکنون شما در کوچه و برزن کشور های عربی با لوحه هایی به گونه ، ، البانک الاستعماریه و البانک استثماریه،، رو به رو می شوید که کار اولی ساختمان سازی و دومی کشت و زراعت می باشد. جالب هست که در بخش ما، زیر تاثیر دیدگاه های چپ، این واژه گان بار منفی گرفت و سیلی از واژه گان ، ، نفرت شده استعمار و استثمار،، از دهان ها بی اندیشه آنان بر هر چی آزادی و ساختار مردمسالاری بود جاری شد. به باورم برای بیان حضور دیگران می توان از ده ها واژه دقیق مانند سیطره، نفوذ استیلا، سلطه و دیگر و دیگر ... بهره گرفت. امیدوارم تا آگاهان ما، در این زمینه با ژرفای بیش تر بیانیدهند.

جالب هست که در واژه نامه ، ، فرهنگ علوم انسانی،، اثر داریوش آثوری در ص. ۶۲، یکی از برابر نهاد ها همانا ، ، دهقان آزاد،، - همان مفهومی که رومیان به کار می بردند، درج شده است. اما، روشنفکر (!) ما که کارش نگاه خلاق نی، بل تقلید کورکوری هست،

هر گز سری به این اثر نزده است، زیرا نزد چپ باوران نباید از دایره تنگ ایدیولوژی پای را به بیرون نهاد.

کارآیی کرداری و عملی ساده ترین تعریف استعمار (!) یا همان سلطه گر، این هست که کشور - به باورم مسلط - از سرزمین در این خط بهره بگیرد: دستیابی به ماده های خام، نیرو کار بشری و بازار فروش. اگر این سه نهاد را در نظر بگیریم، کشور ما هر گز به یک سرزمین گویا مستعمره بدل نشده است.

البته در وضع سده نهم که هر دو کشور بزرگ شاهنشاهی تزاری روس و انگلستان به جنوب و شمال کشور دست یافتند، در رقابت میان شان سرزمین ما به یک بازدارنده، حایل، سپر، یا ضربه گیر بدل شد. علت مرکزی همانا موقعیت جیوپولیتکی و نرفتن زیر بار اشغال، بود نی، ، ترحم پلنگان تیز دندان،،،.

از این رو بود که یکی از نشریه های معتبر انگلستان کارتونی را چاپ نمود که امیر شیرعلی را در میان شیر و خرس - نماد انگلستان و روسیه تزاری - نشان داده و از زبانش می نویسد: ، ، ، خدایا ! من را از این دوستان نجات بده!،،،. در پایان روز، این دوستی خرس بود، که به عمر سیاسی و تنی اش، پایان بخشید. برخی بدون این که به گنه مساله راه باز نمایند از واژه نیمه مستعمره بهره می گیرند. در حالی که همه با تعریف جدید استعمار که جاری هست، این دو را یک سان می دانند.

افغانستان نو و مدرن

به باور من، واژه افغانستان نو و مدرن را می توان پس از پایان جنگ دوم افغانستان - بریتانیا و زمامداری امیر عبدالرحمان ۱۹۰۱ - ۱۸۸۰ع. به کار برد، زیرا در این زمان هست که مرزهای کنونی کشور شکل می گیرند و مهر رسمیت داخلی و بین المللی بر آن ها می خورد. امیر خود در زمینه می گوید، ، ، هدفم این هست که صد ها سردار و فرمانروای کوچک، رهنمان، دزدان و آدم کشان را به زنجیر نظم بکشم... این امر برای درهم شکستن نظام قبیلگی و ارباب سالاری و ایجاد یک همبود بزرگ که بر آن قانون فرمان براند، از اهمیت بزرگ برخوردار است.،،،(ل. دوپری، افغانستان، ۱۹۷۳ع. ص. ۴۱۹).

امیر عبدالرحمان اولین فروانروایی بود که انحصار قدرت را از ساختار قبیلگان کشور که در میان تمام نزدیک به پنجاه قوم کشور به درجه های گونه گون، هنوز هم حضور دارد، جدا

نمود. او برای این که از نفوذ بیش تر سران قبیله و هم ملایان بکاهد، به قدرتش رنگ الهی بخشید. او به این گونه شمشیر قدرت را در یک دست و قرآن را در دست دیگرش گرفت. او حال و وضع کشور را که در نتیجه جنگ های داخلی و جنگ با انگلیسان به لبه پرتگاه هرج و مرج قرار داشت، چنین تصویر می نماید، « هر ملا و مولوی و حضرت و سرکرده قبیله و حتا ده و قریه خویشان را پادشاه مستقل می شمارند. در مدت دو صد سال، قدرت بدون چون و چرای بخش زیاد ملایان و روحانیان توسط حکمراویان کشور درهم شکسته است. میران ترکستان، میران هزاره و سر کرده گان غلزایی، همیشه قوی تر از امیران عمل کرده اند. » (گریگوریان ص. ۱۲۹).

یادداشت:

گریگوریان این گفته را از کتاب « زنده گی عبدالرحمان »، نوشته سلطان محمد، منشی امیر آورده است. این منشی می گوید که بخشی را خود امیر نوشته است و بخشی را املا، نویسانه و یا دیکته نموده است. این کتاب هم اکنون در « موزیم بریتانیا »، نگه داری می شود. برخی نویسندگان افغان که هوای نیستی مرز دیورند را در سر دارند، اصالت آن را زیر پرسش برده اند، اما، محمد علی در اثرش به نام « دوران محمد زایبان »، ص. ۱۴۱ تا ۱۴۳، از آن گفته یی را آورده است.

محمود طرزی در شماره ۱۳، ص. ۴، سال دوم س.ا. نیز گفته یی را از آن بر گرفته است. چنین به نظر می آید که امیر از داکتر گریزباخ، یک مامور رسمی بریتانیا که در خدمتش بود، می خواسته تا رخداد های این اثر را که تا سال ۱۸۸۶، دربر می گرفت، ویراستاری نماید. اما، حکومت هند بریتانیایی این امر را نادرست می دانست که یکی از مامورانش در نوشتن این اثر تاریخی، نقشی داشته باشد.

یادآوری: در جریان گفت و گوی تلفونی که با فرید الله بیژن، دوست فرهنگی ام که اکنون استاد دانشگاه مونس در ملبورن آسترالیا هست، داشتم. او این اثر را به زودی با یادداشت هایی به دست نشر خواهد سپرد که به باورم کار نیکویی هست، زیرا اصلش به زبان انگلیسی می باشد و بخش زیاد مردم به درکش دسترسی ندارند.

او با ادعای داشتن کرامات و گرفتن الهام غیبی، باور به رابطه میان مردم و فرمانروا، به اصل چوپان و گوسپند، توانست تا یگانگی اداری، سیاسی و اقتصادی را به میان آورد. دوران فرمانروایی امیر عبدالرحمان، را می توان در کنار کشیدن مرزها، تلاش برای نو سازی کشور نیز خواند. او برای رشد امور فنی، به تعداد ۴۲۸ خبره و کارشناس خارجی را

از انگلستان و هند بریتانیایی، استخدام کرد. کارگاه ها، کارخانه ها و فابریکه های کوچک اسلحه سازی، چرمگری، کشیدن جاده های مهم، ساختن پل ها و کاروان سرای ها، اداره نظارت بر تجارت خارجی و داخلی، کارگاه های صابون سازی و شمع ریزی، اولین شفاخانه عمومی، و هم چنان ضرابخانه را به میان آورد. برخی از رسم و رواج های خرافی را منع کرد. در این بخش از ایجاد چاپخانه باید یادآور شد. گل محمد طرزی و عبدالخالق طرزی، دو بچه غلام محمد طرزی که پیش از محمود طرزی، به کابل برگشته بودند، در این نشرگاه، ده ها اثر را به دست نشر سپرده اند.

امیر مستبد، اما، نوگرا

برای درک اصلاح ها در زمان امیر امان الله که بعد ها لقب شاه را گرفت، بدون نگاه به دوره اصلاح ها و یاغیگری ها، راه به جایی برده نمی شود.

امیر حبیب الله و نصرالله پسران امیر عبدالرحمان، از یک مادر اند. مادر شان کنیزی از واخان، در شمال شرق کشور است که گلریز نام داشت. با آن که عبدالرحمان پیش از مرگ، حبیب الله پسر ارشدش را به حیث ولیعهد برگزید (۱۸۹۵) و برخ کار های مهم را به او سپرد. این دو برادر در نبرد برای دست یافتن به تاج و تخت، توانستند تا محمد عمر جان را که پسر بی بی حلیمه و مربوط به قبیله ابدالی بود، از میدان رقابت بیرون بکشند.

در رقابت میان امیر حبیب الله و نصر الله، دومی از نفوذ و پیوند نیرومندی با رهبران محافظه کار دینی یا شریعتمداران که در وجود ، ، پیران ، ، تبلور یافته بود، داشت.

نصرالله، پیرانی چون : فضل محمد مجددی، حضرت شوربازار، شیخ نجم الدین آخند یا ملای هده داشت. هم چنان دارای مقام های با نفوذ اداری در بخش مالیه، رییس رسیده گی به کار های قبیلگان نیز بود. او اولین کسی بود که بنای وزارت خارجه را به میدان کشید. او برای این که اهرم نیرومند دیگری در دست داشت باشد، ساختاری به نام ، ، میزان التحقق الشرعیه، را به وجود آورد، تا تمام اقدام های از پیروزش گذشتانده شود که برابر با حکم های شریعت باشد. این ساختار دینی مانند ، ، شورای نگهبان ، ، آخندان ایران عمل می نمود.

چهره پر قدرت دیگر، جنرال قدوس معروف به اعتماد الدوله بود. این فرد، زمینه تفاهم میان امیر حبیب الله و نصر الله را در انتقال آرام قدرت، فراهم آورد. نصرالله و قدوس باهم پیوند اندیشه یی در خط اسلامی داشتند. امیر حبیب الله برای ایجاد نیروی همسنگ با این دو تن، از سید حسن گیلانی، رهبر طریقه قادریه از گیلانی عراق، دعوت به عمل

آورد. به این گونه، انتقال آرام قدرت، که در تمام سده نهم در کشور، بی سابقه بوده است، صورت گرفت.

امیر حبیب الله (۱۹۱۹-۱۹۰۱ع.) پس از آن که لقب سراج الملت والدین را اختیار نمود، در یک دربار عام که در سال ۱۹۰۲ع. بر پا داشت، چنین گفت، «، ترقی یک دولت و ملت بدون ترقی علم امکان ندارد. من مصمم هستم که در مملکت، مکتب ها بنیاد نهاده شود...» (غبار، ۱۳۷۴. ص. ۷۰۰).

خلاف ادعای برخی - حتا مورخان (!) ما، درست در روز ۲۱ مارچ ۱۹۰۵، امیر حبیب الله و دن Dene نماینده انگلستان موافقنامه «، کابل»، را امضا نمودند. به این گونه او شاه مستقل با لقب «، اعلیحضرت»، خوانده شد. امیر حبیب الله، با آرامشی که پدرش در کشور ایجاد کرده بود، دست به برخی اصلاح ها زد. در خط ستمدهی بعدی وضع سیاسی، می توان از عفو همه تبعیدیانی که در دوره پدرش از کشور رانده شده بودند، نام برد. این تبعیدیان که از هند و ترکیه، ایران و حتا آسیای میانه بر گشته بودند، در سر هوای نو گرایی و تجدد که در برابر کهنه پرستی و گرایی قرار دارد، داشتند. این رسم نو طلبی، خلاف شیوه زنده گی کهن بوده است.

این امر در حالی صورت می گرفت که این کشور در انزوای کامل به سر می برد و زمینه برای رشد امور اقتصادی به ویژه روشنفکری در آن فراهم نبود. دین اسلام، تنها دریچه یی برای دست یابی به سواد، در پوش لُک و ضخیم گذشته گرایی و محافظه کاری در بند بود و مجراها برای وزیدن نسیم دگر گونی بسته و در سقف مدرسه های جز به گفته حافظ، «، قیل و قال»، (همان گفتار و سخن و بحث ها بی پایان و بی نتیجه) حرفی دیگری، طنین نمی انداخت.

در این جا میدان سوادآموزی و درس در چنگال رهبران دینی و شاخه های کوچک مذهبی، قرار داشت. تنها گروه کوچک با سواد و آگاه چون جزیره خردی در میان این بحر قرار داشت. رهبران دینی تنها به قرآن و سنت روی می آوردند و آن ها را هم با زبان کهنه عربی که می دانستند، در حالی که زبان عربی دچار تحول شدید شده بود، گویا می خواندند. از این رو، آنان در همان دایره تنگ بحث های قدیمی سر گردان بودند. آنان به دلیل این که زبان زنده عربی را نمی دانستند، از تغییر هایی که در این زبان رخ داده بود، آگاهی نداشتند. از این رو، هیچ نوع پیوند و رابطه یی با کتاب ها، نشریه ها و روزنامه هایی که به زبان نو عربی نشر می شدند، و نبض دگرگونی جهان در آن ها می تپیدند، نداشتند.

امیر، بار دیگر - خلاف سیاست پدرش که روحانیت را مهار زده بود - رهبران دینی را، با کوشش سردار نصرالله، موقوف بر تر در دربار داد.

بازگشتگران و اثر شان بر دگرگونی های بعدی

آن گونه که می دانیم، امیر تبعیدیان دوران پدرش را مورد عفو قرار داد. در نتیجه برخی زیاد این خانواده گان از هند برتانیایی، شاهنشاهی عثمانی و هم چنان آسیای مرکزی، بر گشتند.

فرزندانی که در خارج تولید یافته، و یا آنانی که در جوانانی کشور را ترک گفته بودند، در یک محیط باز تر و آزاد تر رشد نمودند. خارج، برای آنان دنیای نوی را با شیوه های آموزش و تحصیل جدیدی را به همراه آورد. مهم ترین اثر بر اینان، رشد شخصیت مستقل شان بود.

با بازگشت اینان و راه یافتن به دربار امیر نو جو، دگرگونی ژرف و کیفی به میان آمد. برخی از آنان که به زبان انگلیسی آشنا بودند و دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی هند را شاهد، به این روش دل بستگی داشتند.

محمود طرزی و خانواده اش و حتا برادران بزرگش که پیش تر وارد شده بودند، زیر تاثیر دگرگونی های فکری و اندیشه یی در چارچوب فرهنگ امپراتوری عثمانی، بودند. امپراتوری عثمانی پیوند تنگاتنگ با کشور های اروپایی از شرق تا غرب داشت. در این حضور، فرهنگ های گونه گونه با خویشان اندیشه ها و دید گاه های مختلف را به همراه آورده و نسیم تحول روشنگرانه و مدرن از اروپای غربی به آن به زودی راه باز می کرد.

در کنار این جریان، خانواده یحیا یا مصاحبان خاص، قرار داشت که در سر هوای نو گرایی به شیوه یی که در هند بریتانیایی به راه افتاده بود، داشتند. این گروه، آرام آرام در دربار به ویژه در دستگاه نظامی، به مقام های بلندی دست یافتند. در این دور به خانواده مجددی نیز که اجازه ورود یافتند، باید توجه نمود. اینان نیز نقش مهمی در میان این ، ، آمده گان، ، به گفته بیان آن روز، به دوش کشیدند و مانند آن دو گروه، رخداد های سیاسی را در چارچوب عقیده تی سمت و سو دادند.

ما شاهد این امر هستیم که اثر دیدگاه های این گروه ها، بر شکل دهی حادثه های سیاسی کشور تا دهه هشتاد سده بیستم، و هم اکنون، مهر و نشانش را گذاشته اند.

به باور لویی دوپری، موازی با حضور پر رنگ دیدگاه های مذهبی، تفکر نوگرایی و تجدد، که رهبری اش را محمود طرزی به دوش داشت، اثر نیرومندی بر دهه دوم سده بیستم افغانستان، وارد نمود. (دوپری، افغانستان. ۱۹۷۳ع. ص. ۴۳۰).

دوره سراجیه و سراج اخبار

این دوره که زمان فرمانروایی امیر حبیب الله (۱۹۱۹-۱۹۰۱) را در بر می گیرد، پُربُرات ترین دو دهه آغاز سده بیستم عیسایی در کشور به شمار می آید. من به این باورم که در این سده آن زمانی که ثبات سیاسی در کشور جاری بوده است، زمینه برای رشد آگاهی فرهنگی نیز فراهم شده است.

سپیده سده بیستم در کشور ما، با آرامش روشن گردید. آن چی را می توان بدون تردید یاد آور شد، این است که امیر، طبیعت و مزاج متشبهت، نو جو و تحول خواه داشت. او عشق فراوان به دست آورد های فنی که آرام آرام راه شان را در دل این کشور دورافتاده و دشوار گذار باز می کردند، از خود بروز می داد. او هنگام فرمانروایش دست به نو آوری هایی زد که بیش تر توجه به بخش فنی نوگرایی داشت تا دیدگاه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی. این مورد به نمونه هایی اشاره می نمایم:

مکتب حبیب (۱۹۰۳). اولین مکتب با شیوه نو درسی و با یاری معلمان هندی، پا به میان گذاشت. این مکتب تفاوت کیفی با مدرسه های دینی که در کنار مسجد ها و یا زیر چشم رهبران دینی فعال بودند، داشت. در این مکتب اصول درسی در آغاز به شیوه یی بود که انگلیسان در هند، رایج کرده بودند. در آن معلمان هندی که از لاهور استخدام شدند از فارغان مدرسه علیگره که بعد ها به دانشگاه بدل شد، به حساب می رفتند. این دگرگونی را می توان در خط همبستگی اسلامی و خاموش ساختن اعتراض سنت گرایان دانست. البته نباید این امر را از حرکتی که به قصد بر انداختن امیر حبیب الله در سال ۱۹۰۹، به صورت پنهانی روی دست گرفته شده بود، جدا دانست.

در همان حال، پله ترازوی مدرسه های دینی در برابر این مکتب های نو، به شدت سنگینی می کردند. در شهر های گونه گونه کشور، مدرسه هایی حفظ قرآن و جود داشتند. در این جای ها، هر مسجد خود یک نوع مدرسه دینی به حساب می رفت. امیر حبیب الله در سر هوای این را داشت که افغانان را برای درس به خارج بفرستد، اما، بخش محافظه کار در دربار و روحانیان سر مخالفت بلند کردند و بعد، جنگ جهانی اول مانع

این کار شد. اما، این اندیشه ها بعد به ثمر رسید. برای اداره و آموزش این مکتب، نیاز سنگین به استخدام آموزگاران وارد حس می شد که در جای دیگری جز هند میسر نبود.

دانشگاه علیگر

اصل این آموزشگاه اسلامی به نام مکتب انگلو - اورینت یا انگلیسی - شرق

Oriental College Anglo

در سال ۱۸۷۵، ایجاد شد. نام دقیقش مدرسه العلوم مسلمانان هندی می باشد. این امر با جنبش بیداری اسلامی زیر رهبری سید احمد و زیر نام ، جنبش علیگر، پیوند یافت. او به این باور دست یافت که باید از آن چی او در دانشگاه کامبریج، انگستان آموخته بود در خدمت سیاست مسلمانان به کار ببرد. او در همین تصور، نهاد یاد شده را بر خط نمونه انگلستان بنا نهاد. برای تقویه بنیه مالی این مدرسه، نظام حیدرآباد و وایسرای هند همراه با داوطلبان دیگر، یاری رساندند. در سیاهه نام هایی که از این جا فارغ شدند، از آگاهی مانند ذاکر حسین، رییس جمهور هند و خان عبدالغفار خان و دیگر و دیگر... می توان نام برد.

این درست زمانی بود که جنبش اسلامی در هند، وارد عرصه نوی شد. در میان این جنبش جوانانی قرار داشتند که دربند آرمانگرایی دینی حتا گزافه گرانه بوده اند و در این راه خویشان را وقف نمودند. بعد ها گروه های تندرو زیر تاثیر اخوانیان، پا به میدان گذاشتند. به تازه گی ها دو نفر را به جرم اقدام های دهشت افگانه در هند، به بند کشیده اند. در خط دگرگونی ها یا اصلاح ها می توان از بیش از ۲۵ اصلاح نو را نام برد که اثر ژرف و عمیقی در خط دگرگونی ها در کشور گذارد. من به خاطر عدم کمالگی نوشته، از ذکر تک تک دوری می گزینم.

در همین زمان هست که می توان مفهوم اصلاح و عصیان در برابرش را به کار برد. آن گونه که ذکر نمودم، گشایش مکتب حبیبه - خلاف مدرسه - به باورم بزنگاه این رخداد نو و مدرن می باشد. در این جا کوتاه باید یاد آور شد که او از همان روز نشست بر کرسی قدرت امر به رهایی صد ها زندانی که برخی در سیاهچال ها به بند کشیده شده بودند، داد و آنان هوای آزادی را تنفس نمودند، عفو تبعیدیان، عفو مردم هزاره و بازسپرد زمین و جایداد های شان بود. قدغن جزای کور کردن، بریدن عضوان بدن، محدود سازی چندزنی به چارتایی و دیگر و دیگر...

در راه این دگرگونی ها، سد ها و مانع های فراوانی وجود داشتند. مهم ترین آن را می توان کمبود سرمایه نام برد. ساختار در بسته جامعه که بر آن سران قبیله و روحانیان دست برتر داشتند، از سرمایه گذاری خارجی ترس داشتند و خواهان آن نبودند تا با خارج رابطه یی برقرار شود. اینان حتا مانع ایجاد تلگراف سراسری و خط آهن می گردیدند. این را نباید فراموش کرد که قبیلگانی که در گذرگاه خیبر به سر می بردند، سد سکندر در برابر ایجاد خط آهن به حساب می رفتند. اینان از نفوذ قدرت مرکزی که بر اراده های شان لگام می زد، به شدت هراس داشتند.

چراغی در تاریکی

پیش از پیش باید یاد آور شد که فکر نوجوی امیر حبیب الله، همراه با قدرت به شدت انعطاف پذیر محمود طرزی، زمینه را برای آن فراهم نمود تا نشریه یی زیر نام «سراج الاخبار افغانستان»، به مدت نزدیک به یک دهه، برای بار اول در کشور نشر گردد (۱۹۱۱). محمود طرزی در این کار، تماس نزدیک با امیر نوجو داشت. او توجه شاه را به عقبمانده گی کشور در ساحت های معارف و آموزش و پرورش، ابزار نو ارتباطی میان انسانان مانند: جاده، تلفون و تلگراف جلب نمود. او نشان داد که نبود این امر نتیجه های ناسودمندی را در عرصه های سیاسی، فرهنگی، آگاهی و روشنفکری از خویش به جای گذارده اند.

در همین زمان (۱۹۰۵)، گروهی از آگاهان که دگرگونی های جدید را در شرق میانه و آسیای غربی دنبال می کردند، از امیر خواهش کردند تا اجازه نشر دو هفته نامه یی را به نام «سراج الاخبار»، بدهد. اما، این نشریه پس از نشر اولین شماره در ماه جنوری (۱۹۰۶ع) دیگر به دست چاپ سپرده نشد.

مشروطه خواهی؟!؟

این حرف روشن است که نبرد برای ایجاد حکومت قانونی را می توان جنبش قانون خواهی خواند که در گهرش قانون اساسی قرار دارد. بعد، این نیازها در متنی درج گردد که آن را قانون اساسی یا قانون مادر می خوانند.

در سده شانزده ام عیسایی این امر به شکل اندیشه ها و ایده هایی از سوی دانشمندان به ویژه روشنگران اروپایی، به میان آمد. در گهر اندیشه های روشنگری، خرد و به ویژه خرد نقادانه قرار دارد. برآمد این تلاش با همه فراز و نشیبش، ساختار قدرت سیاسی به نام

مردمسالاری را رقم زد. این جریان برای بار اول در سال ۱۷۸۹ع. در ا. م. امریکا، عملی شد.

سنجه‌هایی که با آن‌ها می‌توان جنبش و یا حرکت قانون اساسی خواهی را از دیگرها جدا کرد، این امر می‌باشد که در گوهر چنین ساختاری باید نظام نماینده‌گی مردم که در جریان انتخاب‌های آزاد و پُر رقیب، شکل می‌گیرد و در آن گسستی رخ ندهد، صورت بیابد. جالب است که واژه کنستی توشن Constitution که ریشه در زبان لاتین دارد، به معنای شکل دهی و سامانه سازی، به کار می‌رود.

در منطقه ما، به ویژه ایران، برای اولین بار واژه کنستی تو سیون (تلفظ فرانسه‌یی)، به معنای قانون خواهی به کار رفت. از این رو، اولین نشریه‌یی که در این خط شکل گرفت به نام « قانون »، خوانده می‌شد. از آن جایی که با نفوذ این اندیشه روحانیان و آخندان خطری برای محدود سازی قدرت خویش حس می‌کردند، اعلام نمودند که ما شریعت یا مشروعیت (همان شریعتمداری) می‌خواهیم و چون قانون الهی داریم، دیگر نیازی به قانون بنده نداریم. بعد ها کسانی که هوای قائم‌داری در سر داشتند، در چارچوب نگرش تقلیلی و کمی، مجبور شدند تا از واژه مشروطه که هیچ بار قانونی ندارد، بهره بگیرند تا از زیر تیغ روحانیان تکیه زده به قدرت، به امان بمانند. اما، اکنون نویسندگان ژرف‌نگر ایران، از آن میان ماشا الله آجودانی، به این باور اند که کاربرد این واژه خطای بزرگی بوده است.

این خواست، مدت‌ها پیش در کشورهایی مانند هند، ایران و حتا آسیای مرکزی زیر تاثیر نوگرایی و مدرنیسم اروپایی، رایج شده بود. بعد ها این واژه، بدون توجه به محتوایش وارد ادبیات سیاسی ما، گردید.

ان گونه که می‌دانیم برخی از مورخان و نویسندگان ما، از جنبش مشروطه و حتا دموکراسی در این زمان، گپ زده اند.

در جریان زمان پس از ایجاد لیسه حبیبه، گروه‌های گونه‌گونه از دربار تا لیسه حبیبه و بیرون که در میان شان اخوان افغان، جان نثاران اسلام و غلام بچه‌گان قرارداداشتند، به گفته غبار زیر چتر جمعیت سری ملی گرد آمدند. غلام محمد غبار، بر این گروه‌ها نام حزب را گذاشته است که نا درست می‌نماید. به باور برخ کاوشگران، این‌ها را می‌توان حلقه‌یی از علمای دینی و آزادی خواهان اصلاح طلب همراه با عنصرهای هرج و مرج خواه، خواند. از آن جایی که نام، بیان بلند بالای نیت درون می‌باشد، همین واژه سری، کردار انارشستی و هرج و مرج طلبانه‌شان را بیان می‌دارد. اینان خلاف فضای باز

سیاسی که به میان آمده و با اصلاح ها همراه بود، دست به عصیان و باغیگری زدند. در همین چارچوب بود که شبنامه یی را پخش کردند. (۱۹۰۸). در آن خواسته هایی مطرح و در پایان هوشدار داده می شود که در غیر آن امیر باید متوجه عاقبت کار باشد. این امر، نگرانی را به میان می آورد. امیر حبیب الله پس از آگاهی، به میرزا محمد حسین صافی، کوتوال (قوماندان امنیه کابل)، دستور می دهد که رد اینان را دنبال نماید. در نتیجه گزارشی در ماه مارچ ۱۹۰۹، ارایه می گردد که در آن نام داکتر غنی و برادران گجراتی اش برده می شود. این امر فضایی بازی را که زمینه یی برای اصلاح ها فراهم نموده بود، بسته می سازد.

جالب هست که به گفته غبار اینان ، ، بغرض تحقق بخشیدن مرام خود ترور و کودتا طلب می کردند. ، ،

پرسش اولی این است که خود غبار و دیگران هیچ سندی در این زمینه ارایه نکرده اند که در آن دیدگاه های این حرکت بررسی شود. دوم این که از سری و هم چنان مسلح بودن این تشکل، بوی تندروی و گزافه گرایی شنیده می شود که روی به عصیان و باغیگری دارند تا دگرگونی های تدریجی و اصلاح طلبانه.

بانو سنزل نوید، نویسنده کشور در نوشته یی زیر عنوان ، ، طرزی و پدیداری شکلگیری ملیگرایی افغان و ایدیولوژی ملی، ، در مورد چنین می نویسد ، ، در سال ۱۹۰۹، توطیه مخفی که از سوی این گروه برای تعویض امیر حبیب اله روی دست گرفته شده بود، کشف گردید. ، ، (س. نوید. ص. ۴۰).

عبدالوهاب طرزی، پسر بزرگ محمود طرزی در اثری به نام ، ، شرح زندگی محمود طرزی. (از ۱۸۸۲ تا ۱۹۰۹)، ، که با ، ، تجدید نظر و اهتمام وحید طرزی، ، در ماه مارچ ۲۰۰۰ ع. به چاپ رسیده است، زیر عنوان ، ، کشف توطیه قتل امیر در دوره نیابت معین السلطنه، ، چنین می نویسد، ، ، حادثه مهمی که در دوره نیابت سردار عنایت الله در کابل رخ داد، کشف توطیه یی بود که برای قتل امیر و دو پسرش، عنایت الله و امان الله ترتیب یافته بود. محرک و مرتب این توطیه داکتر عبدالغنی پنجابی، مدیر مکتب حبیب و جاسوس چیره دست انگلیس بود. مقصد داکتر غنی از این توطیه این بود که در افغانستان هرج مرجی تولید کند تا منجر به تحکیم سلطه انگلیس گردد. ، ، از آنجا که نویسنده گان ما از حقایق مساله مبنی بر اسناد سری انگلیس که در آرشیف های لندن و هند موجود اند، معلومات ثقه بدسترس نداشتند، مساله را طبق تخیلات و نظریات عندی خود شکل افسانوی داده اند و این توطیه را نیز بر غلط، بنام حرکت مشروطه طلبی خوانده اند. ، ،

(ص. ۹۱). به باور من، وهاب طرزی، در همان خط تفکر ضد انگلستان این داکتر غنی را ، ، جاسوس چیره دست انگلیس، ، (درست اش انگلستان می باشد) می داند، در حالی که او بیش تر در همراهی اسلامگرایان که آموزگاران مکتب حبیبه بیانگرش بودند و از اصلاح امیر حبیب الله ناراضی، قرار داشت.

در مورد کار برد واژه مشروطه، غبار در اثرش سروده ، ، تک بیتی، ، را آورده است که به اصطلاح در وصیتنامه ملا محمد سرور خان، معلم لیسه حبیبه درج شده است. این فرد چنین می باشد :

ترک مال و ترک جان و ترک سر / در ره مشروطه، اول منزل است

خود غبار می نویسد که این کاغذ نزد داوی بوده، ولی خودش و یا نسخه اش را به دست آورده نتوانسته است. آیا تنها با به کاربردن واژه مشروطه - آن هم در سروده یی - می توان حکم به وجود جنبش مشروطه نمود؟

به باور من باید در این مورد به رخ دیگر سکه نگاه نمود. در این چارچوب به مدرسه علیگر که بخش زیاد آموزگاران به ویژه داکتر غنی و برادرانش از آن جا به لیسه حبیبه، آمده بودند، توجه نمود. به دید من، در این زمینه، پرداخت کمی صورت گرفته است و تا جایی که من می دانم، یادداشتی روشنگر تر از نوشته کتاب ظفر حسن آیبک، نمی باشد. اندیشه های آیبک که کردارش را سمت و سو داد، با زانو زد نزد حافظ جیبی در مسجد و همراه با محیط خانواده باورمند به اسلام، شکل گرفتند.

او، در دانشگاه لاهور، به حلقه اسلامگرایان زیر نام ، ، جماعت مجاهدین، ، - اما، این جمع عربی که پارسی اش مجاهدان می گردد، اول این که دو نفر را در بر می می گیرد و زن را در آن راهی نیست. به باورم همان جمع پارسی که در بر گیرنده زن و مرد هست، نیکو تر می نماید - جذب شد. هدف : نبرد با انگلستان. این تب در میان جوانان خونگرم داغ داغ بود. اینان در اولین اقدام دهشت افگانه خویش، لیلۀ دانشگاه را به آتش کشیدند. این را می توان اولین حرکت دهشت افگانه و تروری، این گروه خواند.

بعد برای اقدام بیش تر، نزد مولانا ابوالکلام آزاد، رفتند تا به بم و جنگ افزار دست بیابند. آزاد، بر این سینه این خواست شان، دست رد زد. بعد این گروه در خط باور به ، ، دارالکفر، ، و ، ، دارالایمان، ، . با تایید برخی رهبران دین اسلام، هند را اولی و افغانستان را دومی ، ، ، فتوا، ، دادند. در خط این باور راهی افغانستان شدند. جالب این هست که آیبک، پس از استخاره (!؟) در رویا و خوابش کوهستان سرسبز را به خواب دید و باور نمود که خدا، بر این حرکت مهر تایید گذارده است. (تاریخ ما و کشور های

همسوی ما، انباشته از این گونه خواب دیدن هاست. نمونه تازه اش خواب ملاعمر بود که گویا در رویایش دید که مرد محاسن سپیدی به او فتوای جهاد بر ربانی و دیگران می دهد). این گروه که تعداد شان به ۱۲ نفر می رسید، روز ۵ جنوری ۱۹۱۵، راهی افغانستان شدند. آنان پس از رو به رو شویی با دردرس هایی، راه وارد جلال آباد شدند. در آن جا سپاهیان متوجه شده و آنان را نزد شاه غاسی علی احمد، بردند. او امر گرفتاری شان را داد و به کابل فرستاد. در کابل در جوار کوتوالی برای شان جای داده شد. اما، به گفته خود آیبک به مدت چهار سال - تا آمدن امان الله، شاه کشور - زیر نظارت قرار داشتند. دلیل همان تشکلی بود که زیر نظر مدیر و استادان لیسه حبیبیه، در ۱۹۰۹، رسوا گردیده بود. سیاهه معلمین علیگر در لیسه حبیبیه، مهر تاییدی بر این مساله می اندازد: شیخ محمد ابراهیم، محمد علی قصوری و مولوی عبدالقادر قصوری، حافظ دین محمد، حاجی عبدالرزاق که رییس محکمه شرعیه به نام «میزان التحقیات»، همان شورای نگهبان امروز ایران - که سردار نصر الله، برادر امیر حبیب الله سراج، ایجادگر و در ید قدرتش بود، مشتی از خروار می باشد. بخش زیاد این مولویان، مولانایان، شیخان و مولویان از علگیر و مدرسه دیوبند، فارغ شده بودند. با آمدن مولانا عبیدالله سندی که استادش شیخ الهند مولانا محمود الحسن بود، اینان نفوذ بیش تری با یاری سردار نصر الله یافتند و از امیر حبیب الله سراج خواستند تا در جنگ بر بریتانیا، شامل گردد. امیر حبیب الله با مهارت اینان را بدون که آزرده بسازد، مصروف نگه داشت و با درایت، از این مهلکه بیرون شد. این حرکت ماهر، بیش تر سبب دشمنی این گروه با امیر گردید. به این گونه به صورت روشن می توان دید که معلمین مدرسه علیگر و دیوبند، نقش ویرانگر را در عصیان ۱۹۰۹ و بعدها تا قتل امیر داشته اند و چرخ دگرگونی های آرام را به عقب راندند. آن گونه که اشاره شد، در بین این زنجیر، حلقه هایی از گروه هایی از اصلاح طلب گرفته تا گزافه گر که تفکر انارشیستی و نهیلمستی داشتند، دیده می شدند. برخی به این باور بودند که می توان برای رسیدن به مرام حتا از ترور و کودتا کار گرفت. امیر، حرکت پنهانی برخی گروه های گزافه گر را زیر نظر داشت و در زمستان (۱۹۰۹ع). امر به گرفتاری آنان داد. به این گونه گزافه گرایی، سیر آرام آرام اصلاح ها را کُند ساخت.

نتیجه های این حرکت تند روانه، همانا سرکوب و بعد جلوگیری از اصلاح هایی بود که امیر حبیب الله به راه انداخته بود. نشانه بعدی این گزافه گرایی را می توان در سو قصد

سال ۱۹۱۸، به جان امیر نیز دید. سپس اوج این حرکت تند روانه را در ترور سال ۱۹۱۹، امیر حبیب الله می بینیم.

این نوع حرکت های تند روانه، هیچ نوع رابطه یی با جنبش قانون خواهی که واژه نادرستش مشروطه خواهی به جای قانون اساسی خواهی می باشد، ندارد. جالب این است که برخی از مورخان و نویسندگان ما، این حرکت ها را شماره گذاری نموده و مشروطه اول، دوم و دیگر و دیگر ... خوانده اند. تا جایی که روشن هست جویی در این زمینه ماده هایی را در خط مشروطه خواهی (!) که در ذهن داشته است، شمرده، اما، هیچ سندی را ارائه کرده نتوانسته است. به باورم تا آن گاهی که سندی در زمینه ارائه نگردد، نمی توان در مورد حکم نهایی را بیرون داد.

تا جایی که از نوشته های برخی نویسندگان ما بر می آید، محمود طرزی را فردی می دانند که در راس جنبش مشروطه خواهی قرار داشته است. اما، نگاهی به باور و نوشته های خودش مساله دیگری را نشان می دهد. او در نوشته یی زیر عنوان «موعظه عید»، که در سال دوم س.ا. شماره ۲۴ به دست نشر رسیده است، پس از شکرگزاری از خدا برای این که مسلمان خلق شده ایم، می افزاید، «... ما همه یک قوم یک دین و یک مذهبیم. ثانیاً آزادی نی اسیر...». او در بخش دیگری این نوشته در جریان دعوت به اتفاق و اتحاد، می نویسد، «پادشاه محکوم و مشروط در اسلام دیده نشده و علی الخصوص به مزاج و طبایع شریعه هیچ توافق نمیکند. حکومت های اسلامی، که به این کار اقدام کردند - هیچ بهبود ندیدند. آنها را درس عبرت دانسته وطن، ملت وجود واحد و حاکم مطلق بشناسیم...».

او پس از کشف توطیه علیه امیر حبیب الله، چنین می پرسد، «آخر چه نتیجه بخشید؟ آن واقعه مدهشه خانه بر اندازی از آن ظهور نمود که معارف و مکتب نام چیزها را مانند زهر ماردار سیه کرداری بنظر جلوه گر و همکاران را چون مار دیدگان از آن خایف و بر حذر، حتی وطن را در تهلک و خطر انداخت..».

محمود طرزی در این زمینه به نکته های دیگری هم در مورد ترکیه و ایران اشاره دارد. بایست از فرد دیگری که باز هم او را رهبر مشروطه می خوانند، نام برد. او فیض محمد کاتب، منشی دربار امیر حبیب الله بود. او در یاداشتی به صورت روشن بیان می دارد که هرگز در چنین حلقه یی نبوده و چی رسد که در راسش قرار داشته باشد!

من به این باور هستم که تب حرکت اسلامی که هند را فرا گرفته بود، شعله اش به سرزمین ما نیز در وجود آموزگاران مسلمانان هندی، رسید و اصلاح ها را سوختاند. به این گونه

اولین تجربه اصلاح - عصیان آن هم اصلاح از بالا و بغاوت، از پایین، رو به رو شد. تکرار اندوه بار این مساله، در تمام سدهٔ بیستم ما را به سوی پسمانی راند. در این بار، همان بود که مسالهٔ معارف به سردار عنایت الله، پسر ارشد که ذهن دانشخواه و معارف پسند داشت، سپرده شد. او در اولین اقدام، آموزگاران مسلمان هند را که از مدرسهٔ علیگر فارغ شده بودند، از کار برکنار و به جای آنان آموزگاران ترکی را استخدام نمود.

به باور من، نویسندگان ما که صدای چنین جنبش ها را در کشور های دیگر، به ویژه ایران، شنیده بودند، برای آن که ما نیز از چنین قافله یی به عقب (!) نمانیم، هر حرکت و حرفی را که بیش تر بوی ماجراجویی و حتا هرج و مرج طلبی و سو قصد به جان رهبران از آن بیرون می شد، لباس و خرقهٔ مشروطه خواهی می پوشاندند.

در این راستا، تنها در زمان بسیار کوتاه پایان دههٔ چهل سدهٔ بیست است که با نشر نشریه های آزدا که بیان روشن گروه های سیاسی بودند، می توان از قانون اساسی خواهی که اکنون واژهٔ دموکراسی جایش را پر نموده بود، از این امر سخن زد. با اندوه که این دور به شدت کوتاه - تنها دو سال - بود و با تروری که علیه شاه محمود صدراعظم، به راه انداخته شد، بهانه یی به دست نیروهای مستبد دربار داد که درست به کودتای خزنده یی زده و به قدرت دست بیابند. این امر در وجود داوود، تبلور یافت که در نتیجه همه این دهان ها ابرازگر را بسته نمود.

امان الله، زایش خونی

امان الله، خلاف نورم درباری، - در این راستا مدعیان متعدد از کاکایش گرفته تا برادران بزرگ ترش صف بسته بودند. او که بچهٔ سوم و پسر سرور سلطان، ملکه، در میان ۲۹ بردار و ۳۲، خواهر بود - به قدرت دست یافت. این را می توان زایش خونین پس دو دهه گذر از انتقال آرام قدرت خواند. امان الله، در اوایل قدرت برای این که حضور رقیبان را خنثا بسازد، دست به دامان روحانیان پُر نفوذ بُرد و از این رو فضل محمد مجددی، حضرت شوربازار و آخند زاده حمید الله صافی ملای پُر قدرت تگاب، لنگی قدرت را بر سرش گذاشتند. او، در این مراسم تاجپوشی در کابل، در حالی که سردار نصر الله در جلال آباد اعلام پادشاهی نموده و برادران دیگرش به ویژه عنایت الله که جانشین پدر شمرده می شد، به او بیعت نموده بودند، به صورت روشن بر کاکا و بردارانش تاخت. اما، در جلال آباد غند شاهی مستقر در آن جا دست به بغاوت زده و سردار نصر الله و دو برادر امان الله را

دست بسته به کابل می فرستند. تا جایی که روشن هست، امان الله برای این که فضای سنگین قتل پدر را که بخش زیاد انگشت ها به سوی خودش و حلقه نزدیکش، از آن میان سرور سلطان مادرش، دختر شیردل ایشک آقاسی لویناب اشاره داشت، از میان ببرد، بر آن شد که دست به اعلام استقلال و یا به ترش ناوابستگی، بزند تا هیجان تندی را به میان بیاورد.

از این رو او روز ۲۷ ماه فبروری، ۱۹۱۹، دومین جلسه دربار را دایر نمود و مساله ناوابستگی را با بریتانیا را بیان داشت. به باور جناتان لی، بررسیگر که در کتاب تازه اش، نگاهی ژرفی به مساله انداخته است، یکی از میان چندین دلیل، برترش همانا غلبه بر فضای سسنگینی بود که کودتا بر امیر حبیب الله، پدرش، این تولد را زیر پرسش برده بود. کار برد واژه کودتا به وسیله لی، با گروهی از نشانه ها همراه بوده است، به باورم. این امر هدف های دیگری هم داشت که همانا، جلب نظر والیان، فرماندهان جنگی، سران قبیلگان و به ویژه روحانیان بودند که به نصر الله، دلبستگی ویژه یی داشتند.

افسانه تل

تا جایی که روشن هست، در مورد فتح تل - در واقعیت امر تهانه نزدیکش بود - سر و صدای زیای را به راه انداخته اند. در این زمینه، اسدالله سراج، خواهر زاده محمد نادر می نویسد، ، ، ...محمد نادر خان تهانه سپین وام را که نزدیک سرک تل و میرامشاه واقع بود بتصرف در آوردند. ، ، او ادامه می دهد، ، ، اما، کمک رسانی به تل و بنو در خطر افتاد. ، ، ، .

جناتان لی، در این مورد متکی بر سند های گون گون چنین می نویسد، ، ، نادر به ۳۲ ک.م تل رسید. جنرال اویستاس Eustace فرمانده تل، به سرعت یورش نادر را عقب راند. ، ، اما نادر خود را فاتح تل اعلام نمود. این امر در حالی هست که تهانه خالی میرامشاه را گرفته بود. بعد نیرو های دیر Dyer به کمک شتافت. این امر نادر را مجبور ساخت تا به وزیرستان شمالب عقب نشینی نماید. اما درست روز سوم ماه جون ۱۹۱۹، دیر، تلگرامی را دریافت نمود مبنی به این که امیر امان الله، به آتش بس توافق نموده و به عملیات جنگی باید نقطه پایان گذارده شود.

در آن سوی دیگر، نیروی های بریتانیایر لشکر عبدالقدوس یورش بردند و تهانه افغانستان در چمن را تصرف کردند. جالب هست که اسد الله سراج در مورد نادر می نگارد، ، ، در حالیکه سپهسالار پیشرفت می کرد، ...امر آتش بس، از مرکز صادر گردید. ، ، ، .

اکنون روشن شده است که با وجود سر و صدای زیاد برای بازپسگیری ناوابستگی یا استقلال در جنگ با انگلستان، پس از آن که انگلستان به وسیله طیاره های بم افکنش بر جلال آباد و کابل، بم ریختند، تن ارکان قدرت، تا مغز استخوان به لرز افتاد. به زودی شایعه تندی پخش گردید و تا دهلیز های ارگ نیز رسید که تمام بار ملامتی جنگ را به گردن امان الله و گروه نزدیکش از آن میان محمود طرزی انداخته و چنین استدلال می شد که بدون نیاز، بر ما این جنگ را تحمیل نموده اند. از این رو در رهرو های قدرت نشانه هایی برای مذاکره جریان یافت و دستور عقب نشینی داده شد.

اصلاح های درست

از آن جایی که امان الله می دانست که نصرالله کاکایش در میان روحانیان و سران قبیلگان به ویژه در خط ، ، جهاد ، ، از مدت ها پیش نفوذ پُرتوانی دارد، لذا تلاش نمود تا دل این گروه را به دست آورد. آن گونه که آیبک، یاد آوری نموده است، این نصر الله بود که با یاری گروه جهادی در سراسر منطقه پشتون نشین، شتافت و از این رو در میان آنان هواداران زیادی دست و پای نموده بود. از همین رو بود که سید حسن نقیب و پاچای اسلامپور، در حالی که نصر الله پشت میله های زندان قرار داشت، به نفع او دست به تبلیغ می زدند. از این رو، امان الله در این نیم اول یک دهه قدرتش، با درک دقیق مناسبت ها میان ملایان و سیاست، سعی بر آن داشت تا بر لقب دینی ، ، غازی ، ، پای بفشارد. در همین خط بود که روحانیان و ملایان مخالف به دربارش روی آوردند. او بچه پاچای اسلامپور را والی کُتر تعیین نمود، به مجددیان توجه ویژه نموده و لقب های بلند بالای ، ، شمس المشایخ ، ، و نور المشایخ ، ، بخشید. او برای این که توجه ملایان کابل را هم جلب نماید به ، ، زیارت ، ، عبدالعظیم به نام شاه صاحب قلعه قاضی می رفت و تا پایان عمرش او را با محبت نواخت. کارنامه ملای چکنهور را ستایش نمود. امان الله، در این خط حتا برای جلب حمایت روحانیان خارج هند، دست زد. او فضای هیجانی آزادی را با نماد های دینی مانند ، ، جهاد ، ، و دیگر و دیگر ... همراه نمود. این فضای تایید روحانیان، چنان به اوج رسید که حضرت شوربازار، به صورت روشن بیان داشت که اکنون مناسب هست تا امان الله ، ، خلیفه ، ، نوی اعلام گردد.

امان الله، در حالی که به جلب روحانیان می پرداخت، حمایه آگاهانی که در مکتب ، ، سراج الاخبار افغانیه ، ، به دید های نو و مدرن دست یافته بودند، را نیز در کنارش داشت. همه این ها، پایه های سست قدرت را تا اندازه یی، تحکیم بخشید.

به این گونه در آغاز در خط تفکر محمود طرزی، دست به اصلاح هایی که می توان بخش زیادش را ادامه دگرگونی هایی دانست که در ، عصر سراجیه،، آغاز گردیده بود، زد. می توان در این راستا، سیاهه درازی را نشانی نمود.

اما، نگاه من پیش تر در راستای دگرگونی هایی می ایستد که در خط نوگرایی، تجدد و مدرنیسم قرار داشته و دگرگونی های ژرف - با وجود شکست در ظاهر امر - سیر می نموده اند. این امر در وجود ساختار قانونمدار سیاسی تبلور یافته است.

می توان در این زمینه بر معارف انگشت گذارد. این نظام از شیوه هندی - با تجربه تلخی که عصیان ۱۹۰۹، به میان آورده بود - به سوی پذیرش نظام درسی فرانسه، تغییر یافت و در آن، نقش آموزگاران ترکی نیز جای برجسته یی دارد. مکتب های گونه گونه با زبان های خارجی متعدد، بنیاد گذاشته شدند. در بخش های اداری مکتب حکام و کورس های اداری را می توان نام برد. در این راستا توجه زیاد به درسگاه های فنی و دیگر و دیگر... صورت گرفت. در مدت یک دهه، درب چارده مکتب گونه گون با روش های جدید باز گردیدند.

اما، این نکته را نباید فراموش نمود که مخالفت محافظه کاران سنتی که ورود درس های مبتنی بر دانش تجربی را خلاف حکم های اسلام می دانستند، سد سکندری در برابر این روند می ساخت. در همین حال در بخش هایی از کشور تعداد زیاد مدرسه های دینی به شدت فعال بودند. هم چنان در سراسر کشور هر جایی که مسجدی وجود داشت، شاگردان برای آموزش قرآن و حدیث، در برابر ملا زانو می زدند. گشایش درب مکتب ها برای دختران نیز با چنین سدی رو به رو شد. در این امر توجه به قانون، خود بدعت بزرگی برای گروه سنت گرا به حساب می رفت. در این میان قانون خانواده گی که ازدواج دختر را در خرد سالی و همچنان با اعضای خویش و قوم نزدیک منع می نمود، آزادی زن بیوه پس از مرگ شوهر برای ازدواج دوباره، که حتا خلاف تمام حکم های شرعی بود و در گذشته و در چارچوب سنت قبیلگی رایج بود، قدغن نمود. همه این ها تب عصیان را فراهم ساخت. آزادی مطبوعات و به راه افتادن حتا نشریه شخصی، از میان برداشتن حجاب از روی زنان و دیگر و دیگر... هیزم های خشک و حتا تیل سوزان بر این امر پاشید.

در شاه نگین این اصلاح ها، همانا شکل گیری اولین قانون اساسی یا قانون مادر است. این کار زیر نظر محمود طرزی و کارشناسان ترک در سال ۱۹۲۳ع. به راه افتاد. این قانون اساسی با آن که بر نظام شاهی مطلقه میراثی که قدرت تنها به مردان خانواده شاهی انتقال می یافت، مهر تایید گذارد، اما، با مقایسه با نظام های استبدادی که در درازنای تاریخ

بر کشور ما فرمان می راندند، گام بزرگی به سوی شکل دهی یک ساختار مردمسالاری به حساب می رود.

از این جا بار دیگر روشن می گردد که محمود طرزی با آن که نقش مهمی در شکل دهی این قانون داشت، اما، نگاهی به ساختار سیاسی مبتنی بر قانون اساسی که نظام سلطنتی مطلق را به نظام شاهی قانونمدار - ما به نادرستی آن را شاهی مشروطه می خوانیم - نداشت. در این جا باید گفت که در ادبیات سیاسی در این زمینه، دو مفهوم و اصطلاح وجود دارند: یکی شاهی مطلق و دیگری شاهی قانونمدار Constitutional Monarchy، نی شاهی مشروطه . در این ساختار، قانون بر قدرت مطلق شاه مهار می زند. فکر می کنم که چون او از تجربه تلخ ترکیه و ایران آگاه بود، به اصل معروف در دانش سیاسی که آن را ساختار ، ، استبداد منور یا روشن ، ، یاد می کنند، توجه داشت. در میان روشنگران اروپایی چون منتسکیو، ژان ژاک روسو و ژان بُرن برای بیان این مساله و به ویژه برای توصیف حکومت فردریک کبیر، از اصطلاح ، ، استبداد روشن، ، استفاده می کردند. این امر بیان می دارد که با وجود دیدگاه اکثر نویسندگان ما که او را مشروطه خواه و آن هم در راس چنین جنبشی، می پندارند، او به این امر باور نداشت. در این قانون، دین اسلام و مذهب حنفی به صورت رسمی اعلام شد. پیروان دین های دیگر آزادی داشتند، اما، بعد زیر فشار روحانیان، باید جزیه می پرداختند. در این قانون اساسی چیزی به نام تقسیم قوای سه گانه وجود نداشت. شاه همه اهرم های قدرت را به دست داشت و در بخش قضایی هم حکم نهایی را او صادر می کرد. به این گونه ما تا رسیدن به ساختار سیاسی که رای مردم یا کم از کم گروه های سیاسی در آن نقش، بازی نمایند، فاصله زیادی داشتیم. اما، برخی نویسندگان ما از دوران مشروطه دوم گپ می زنند و در باد هوا گره دموکراسی می زنند.

اصلاح های شتابزده و هوایی

اکنون آرام آرام در درخت تلخ اصلاح های شتابزده با فروکشی هیجان اولی و دوری گرفتن شاه از قشر روحانی، و حتا یاران نزدیکش از یک سو و اهرم نیرومند ساختار قبیلگی که دگرگونی های سطحی اقتصادی زیر پای شان را خالی نکرده بود، میوه تلخ به بار آورد.

به باورم باید این پرسش و دریافت پاسخ که چرا محمود طرزی و محمد نادر، وزیر حرب، از او فاصله گرفته و کسان دیگری از آن میان محمد ولی - بعد دروازی - چنان به او نزدیک شدند که تا به مقام نایب السلطنه دست یافت؟

پاسخ دانشی یافت. من به این چند اشاره بسنده می نمایم:

- من به روز ۲۱ نوامبر ۲۰۱۷. در هامبورگ، جرمنی، دیداری با حامد محمود، پسر محمود، وزیر مالیه امان الله، داشتم. او که یک دیپلمات حرفه یی هست، قصه نمود که باری فرانسس همفری، سفیر انگلستان در کابل، به ملاقات امان الله آمد. او در جریان این دیدار به او پیشنهاد نمود که فرصت آن فرا رسیده است تا حادثه های بد روزگار پیشین را باید فراموش نمود. دولت بریتانیا حاضر است تا در این راه گام های بلندی بردارد. ما حاضریم تا برای به پا ایستادن کشور افغانستان که به باور ما همیشه یک سرزمین مستقل بوده است، یاری های همه جانبه را ارایه نماییم. در کشیدن راه خط آهن به کندهار و سپس کابل، اقدام نماییم. زیر بنای محکم اقتصادی را سر و سامان بدهیم. ما حتا حاضریم تا زمین های از دست رفته، را به شما باز گردانیم.

در این جریان ما شاهد هستیم که شوروی به ظاهر امر با نیت خوب، اما، با طرح توسعه طلبی که در خط ایدیولوژی اش سمت و سو دارد، آرام آرام به کشور می خزد. در این زمینه ما نمونه های فراوانی را ارایه کرده می توانیم.

امان الله در پاسخ گفت که من این امر با وزیران در میان می گذارم و نظر آنان را می خواهم.

امان الله این مذاکره سری را با محمد ولی دروازی که اکنون دوست نزدیکش شده بود، در میان گذارد. ولی دروازی، به شدت مخالفت خود را بیان نمود. او یادآور شد که انگلستان می خواهد این بار از در دوستی به هدف هایش برسد.

درست فردای این روز، راسکولینکوف، سفیر شوروی که بعد ها به وسیله استالین کشته شد، برای دیدار با امان الله شتافت. در جریان این دیدار در کنار این که از هدف های پنهانی انگلستان برای سیطره بر افغانستان سخن زد، جریان مذاکره همفری را با او بینه به بینه گفت.

در این جریان امان الله، مساله دیدار با همفری را با محمود، امین مالیه، در میان گذارد. او با خوشی از این امر پذیرایی نمود و یادآور شد که به ترین فرصت هست که باید از آن استفاده نمود.

امان الله به او نیز یادآور شد که مساله را با وزیران در میان می گذارد.

چند روز بعد امان الله، این موضوع را در جلسه وزیران در میان گذارد. جر و بحث داغی جریان یافت و در پایان روز، از میان هفت نفر، چار تای آن علیه نزدیکی پیوند با انگلستان سخن زدند و رای دادند و سه نفر به نفع آن کشور.

در میان کسانی که علیه داشتن پیوند نزدیک با انگلستان رای دادند صدیق پلچرخ، وزیر خارجه و محمد دروازی، حضور تند داشتند.

به این گونه مساله به نفع روسان تمام شد. روی همین دلیل محمود از وزارت مالیه استعفا داد.

- در مورد محمود طرزی، تا جایی که من دریافته ام، آرام آرام با دگرگونی های شتابزده به ویژه رفع حجاب و دیگر و دیگر... فاصله می گرفت. او نامه یی را از پاریس به امان الله فرستاد - من در اثر به نام ، ، کتابشناسی محمود طرزی،، آن را آورده ام، اما، به خود متن دست نیافته ام. تنها در دیدار هایی که با صالح پرواندا داشته ام، با جنابان سر، به تاییدش دست زد. بعد ها به این امر خواهم پرداخت

.. در مورد محمد نادر، اسدالله سراج، در یادداشتی می نویسد، ، اعلیحضرت (امان الله) در نظر داشت قوای عسکری را تقیل دهند... سپهسالار (محمد نادر)، پافشاری داشتند که برای پیشبرد پلان های مترقی، داشتن قوای منظم اردو بس مهم...، در این زمینه به استعفا نامه اش در جلد اول ، ، نادر افغان،، ص. ۶۳ - ۲۳ سری بزنید. بر آگاهان کشور هست که با امکان های بیش تر آگاهی که اکنون در اختیار دارند، برای این پرسش، پاسخ بیابند.

فیض محمد کاتب در کتابش زیر نام ، ، تذکر انقلاب،، در میان کسانی که در خط فراهم سازی زمینه سقوط امان الله، نام می برد، به محمد ولی، اشاره روشن می نماید. دوستی وعده داده است که سند محکمه محمد ولی را در اختیارم قرار دهد.

حامد محمود، بچه محمود ناظم مالی یا وزیر مالیه امان الله در صحبت رو به روی با من، بیان نموده است که این فرد در درون کابینه امان الله که به سه بخش تقسیم شده بودند، با شوروی رابطه نزدیک داشت. دو بخش دیگر را محمود طرزی که در خط ترکیه گزینی قرار داشت و به افغانستان قوی می اندیشد، و محمد نادر به شیوه دگرگونی های آرام انگلستان دلبندی داشت، رهبری می کردند.

در نیمه دوم دهه سلطنت او که هنوز پایه های قدرت به استحکام لازم دست نیافته بود، و آرام آرام هیجان ناشی از استقلال فروکش می نمود و حمایه روحانیان هم لاغر و کم رنگ شده بود، نیروی های محافظه کار، کم کم متوجه این امر گردیدند که زیر پای قدرت شان آبی به راه افتاده است که کاخ فرمانروایی بی بدیل شان را فرو می بلعد. از این پس، اینان با همراهی سران قبیلگان که می دیدند حریم قدرت شان کوچک و کوچک تر می گردد، دست به دست هم داده، سر مخالفت را شور دادند.

شاه که در هیجان دگرگونی ها به سر می برد و در کاخ و برج عاج آرمانگراییش در بند، از واقعیت جاری دور، اسب اصلاح ها را - بیش تر ظاهری - به تندی تاخت. این امر حتا یاران نزدیکش را از او دور ساخت. تنها گروه چاپلوس، متملق و بلی گوی او را در حلقه تنگ محاصره گرفتند.

این اصلاح ها و رفوم ها، که روی دست گرفته شد و در آغاز نیروی همراهی روحانیان و سران قبیلگان را به همراه داشت، واکنش بدی را به همراه نیاوردند. این امر، در آغاز با شکلی از سکوت نیروها محافظه کار دینی، سران قبیله گان و خانان زمیندار، در خط صبر کنید چی می شود؟ رو به رو شد. امان الله، سوار بر موج استقلال (!) خواهی دست به اصلاح های پیش از وقت و ناضرور زد. تبلور این امر را در حرکت به سوی فرمانروایی قانون مدنی، به جای شرعی می توان دید.

اما، به زودی گروه های محافظه کار که در وجود روحانیان - ملایان، از یک سو و سران قبیله گان با هم دستی خانان محلی از جانب دیگر، تبلور یافته بودند، سر عصیان بلند کردند.

اولین بار ملایان سنت گرا با یاری سران قبیله گان در خوست، به بغاوت دست زدند. گوهر اساسی این عصیان را باید در شیوه نو دریافت مالیه که برای خرچ های نو سازی کشور و معارف نیاز به آن بود، جستجو کرد. مهم ترین این دگرگونی آن بود که مالیه جنسی به نقد بدل شد. این امر همراه با فسادی که در امر مالیه گیری جریان یافت، فضای عصیان و بغاوت را چون بشکه باروت به میان آورد.

این امر باجرقه یی که از سوی تبلیغ ملایان که اصلاح ها را کفر آمیز قلمداد کردند، توفانی را به راه انداخت. نکته مهم دیگر این بود که این اصلاح ها اثر تندی بر قبیلگان افغان (پشتون) وارد نمودند. اینان در برابر اعلام خدمت عسکری برای همه اتباع کشور و سست ساختن نورم های رفتار قبیله گی که آن را ، پشتونولی، می خوانند، نیز بغاوت کردند. اینان حتا در برابر شریعت اسلام که بخشی از حکم هایش خلاف آن نورم در چارچوب مناسبت های قبیله گی بود، سر خوش نشان ندادند، چی رسد به اصلاح های ژرف تر! این امر به ویژه در مورد زن و دادن آزادی برایش، بر آتش عصیان هیزم ریخت.

این واکنش های محلی، آرام آرام همراه با توطیه های درون دربار، زمینه سقوط را فراهم نمود.

از سوی دیگر، سیاست بیرونی که می بایست - بنابر موقعیت ویژه کشور - توازن میان انگلستان و روسیه را - تجربه یی که از امیر عبدالرحمان به حیث یک ارثیه مهم، به جای

مانده بود، بر قرار نماید، نتوانست مهارت لازم را بخرچ دهد. امان الله در هر مناسبت به ویژه جشن، با شور و هیجان بیش از نیاز، به انگلستان توهین می نمود. سفر آخرش در جهان ۱۹۲۸ - با آن که دوستان نزدیکش مخالف این امر بودند - من این را ، ، سفر با عکس های یادگار و دیگر هیچ، ، می خوانم، او را بیش تر مغرور ساخت. جالب این هست که او حتا گپ اتاترک را که در برابر بیان برنامه های بلند بالایش گفته بود، ، اول پایه های قدرت را تحکیم ببخش و بعد دست به اصلاح ها بزن ، ، فراموش نمود. او بدون این که با نگاه ژرف به سرهایی که در برابرش به مخالفت بلند می شدند، توجه نماید، به راه اش ادامه می داد، تا این که زیر پایش خالی شد.

به ساده گی می توان گفت که مثلث ساختار نیرومند قبیلگی، نهاد های ریشه دار دینی که ساختار مدار بسته یی را شکل داده است - هر چند گاه همان دورباطل دگرگونی و بازگشت به عقب، در آن جریان می یابد - همراه با شتابزده گی در امر دگرگونی ها، بدون تحکیم پایه های قدرت که در این گونه کشور ها نیروی سرنوشت ساز اند، آرمان بزرگ نوگرایی، تجدد و مدرنیسم را فرصت تحقق نداد. به این گونه تجربه دوم اصلاح ها از بالا - در خط همراهی بالایان - با عصیان ها رو به روشد و اژدهای ، ، سنت، ، آن را بلعید و چرخ دگرگونی ها به عقب رانده شد.

اژدهای سنت، سر بلند می کند

پس از آن که امان الله، تاج و تخت را ترک نمود، ۱۹۲۹ع، اژدهای سنتگرایی و شریعت، اصلاح هایی که را که در جریان سه دهه سده بیستم به راه انداخته شده بودند، به کامش بلعید.

یادداشت:

من در این تنگجا نتوانستم به رخ ها و زاویه های مساله از آن میان دور شد محمود طرزی و محمد نادر از وی، نگاه بیش تری بیندازم. اما در نظر دارم تا در نوشته دیگری به بخش ها از قلم ، ، دور مانده، ، این امر بپردازم.
تا آن گاه!

کتابشناسی:

- ۱- آیبک، ، ، خاطرات ، ، ، افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان، ، ، بر گردان از زبان اردو به پارسی دری، فضل الرحمان فاضل، چاپ چارم، قاهره، مصر، نوامبر ۲۰۱۶ع.
- ۲- سراج، اسدالله. ، ، رویداد های مهم زنده گی اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید، ، چاپ اول، چاپخانه: مطبعه احمد، کابل، افغانستان، سال چاپ: ۱۳۸۸هـ. ش.
- ۳- طرزی، صدیق رهپو. ، ، ماو نوآوری، ، و دیگر نوشته ها در میدان های اندیشه یی گوناگون در جال جهانی آگاهی یا نت.
- ۴- غبار، غلام محمد. ، ، افغانستان در مسیر تاریخ. ، ، ناشر: مرکز نشر انقلاب، بهار ۱۳۶۸، چاپخانه: ۲۰۰۰.
- ۵- فرهنگ، صدیق. ، ، افغانستان در پنج قرن اخیر. ، ، ناشر: درخشش، مشهد، ایران، چاپ اول: ۱۹۹۱.
- ۶- کاتب، فیض محمد. ، ، تذکر انقلاب، ، ، مقدمه، تعلیق و ویرایش: علی امیری، ناشر: انتشارات کاوه، کلن، جرمنی، ۲۰۱۳.

: Bibliography

- 1- Ashouri, Daryoush, "Dictionary for Human Science." English – Persian. Nashr e Markaz, Tehran, Iran, 1996
- 2- Dupree, L. "Afghanistan" Oxford UN. Press, -2 Delhi, Fourth Print, 1997
- 3- Lee, L. Jonathan. "Afghanistan: A History from 1260 to the Present." Reaktion books, London.UK, 2018

صدیق رهپو طرزی
شهر گت تینگن، جرمنی
۲۵ اگست ۲۰۱۹ع.

